

⚠ هشدار

در این فایل قسمتی از رمان بصورت رایگان قرار گرفته لذا جهت
مشاهده ادامه رمان و دانلود فایل کامل آنرا از فروشگاه فایل استار
خریداری نمایید.

رمان انگلیسی کثیف

شروع رمان

#الیزابت

درد کشنده ای توی پیشونیم حس می کردم.

لب هام درشت متورم بودند. و

یه جور حس نبض زدن بین رونهام داشتم.

چرا حس می کردم دارم میمیرم؟

تصاویر درهم برهمی توی ذهنم جرقه می و زدند، اما هیچ کدوم به هم ربطی نداشتند
با عقل جور در نمیامدند، و مثل یک سیاهچالهی بزرگ از هیچی. همش به لطف وُدکا
بود.

به نظر می رسید درد داشت توی کل صورتم پخش می شد. ناله ای کردم. چیزی بهم
خورده بود؟

همونطور که توی تاریکی داشتیم سعی می کردم به خودم پیام، حالت تهوع به سراغم اومد. کم کم متوجه شدم روی عرضِ تختی دراز کشیدم که مال خودم نیست. اتاق کوچکِ هتلی مقابلم ظاهر شد.

در حالی که مراقب بودم سرمو آرام تکون بدم به اطراف نگاه کردم، یک پاتختی داغون میز زهوار در رفتهای که وروزهای بهتری به خودش دیده بود رو از نظر گذروندم. کیف کوچکِ منجوق دوزیای که از بهترین دوستم، شلی، برای مراسمِ رقصِ مدرسه قرض گرفته بودم، گوشه ی اتاق افتاده بود. خیلی خب. اما شلی کجا بود؟

آخرین خاطرهام مربوط به رقصیدن توی باشگاه بود. شاید روی یک میز؟ چشمهام اطراف اتاق چرخیدند.

پرده های آبی تیره ی نخ نما. فایل استار مرجع فایل های کمیاب

تختی که بوی بدن سیگار مونده میداد. و

یک بطری وُدکای "غازِ خاکستری".

معدهام از به یاد آوردنِ پایین رفتنِ اون مزه ی تلخ از گلوم بهم پیچید، آب دهانمو قورت دادم تا زردآب رو پایین نگه دارم.

این خُماری بود؟

نمی دونستم. هیچی نداشتم که باهانش مقایسه اش کنم.

بخش های کوچکی از شب برام واضح شدند.

شام با دوست پسر، کلبی، دوست هام شلی بلیک وتوی و یک رستوران ایتالیایی
توی مرکز شهر پتل، در کارولینای شمالی. کلی خنده. اینکه کلبی یواشکی بطری
شرابشو داخل آورد تا ما بتونیم توی نوشیدنی هامون مشروب بریزیم. رقصیدن زیر
نور چراغ های چشمک زن در سالن ورزشی اکمونت. سوار پورش کلبی شدن برای
رفتن به دریاچه برای یک مهمونی آخر شبی. # 1
هیچ خاطرهای از دریاچه یادم نیومد.

با این حال یادم میومد که کلبی مجبورم کرد نوشیدنی بخورم، توی مسیر رفتن به
مراسم رقص بعد از اون وقتی به سمت و

دریاچه می رفتیم بطری رو روی دهانم گذاشت مجبورم و کرد بخورم.

سوسول نباش الیزابت، بخور. بیا به دنیا فرمانروایی کنیم « عزیزم. »

فرمانروایی کردن به دنیا حرف مورد علاقه اش بود. اون شکست ناپذیر بود فکر می
کنم از اونجایی که و پدرش سناتور کارولینای شمالی بود این حرفو باور داشت. جزئی
از دایره دوستهای نزدیکش بودن، مخصوصا دوست دختر جدیدش بودن، باعث میشد
حس کنم عضو خانواده ی سلطنتی هستیم.

هنوز از برنده شدن عنوان ملکه ی مراسم رقص به همراه اون، به عنوان پادشاه، دلم
می لرزید. روی سن وقتی اونها تاج های درخشان رو روی سرهامون گذاشتند به

سستم چرخیده و بهم گفته بود دوستم داره. شادی دیوانه وار گنج کنندهای و قلبم رو پر کرده بود. اون دوستم داشت. دختری از قسمت متفاوت شهر. دختری بدون یک خانواده واقعی. دختری که هیچکس نبود.

تمام زندگیم منتظر یک نفر بودم که اینجوری دوستم داشته باشه.

تصاویر بیشتری از توی ماشین یادم اومد نالیدم. و

جرعهی دوم رو به یاد آوردم. سوم.

چهارم.

همه چیز تار شد.

خدایا، نمی تونستم به یاد بیارم.

یک قرص سفید کوچولو بهم داد.

خوردمش؟

همه چیز خیلی مبهم بود.

به دست هام روی تخت نگاه کردم، پولک های صورتی درخشانی خال خالیشون کرده

بودند. پیراهنم. همونی که با پیشخدمتی توی غذاخوری محلی برای خریدنش پول

جمع کرده بودم. تیکه تیکه اطرافم پخش بود. بدنم در معرض نمایش قرار داشت

سینه هام بیرون بودند. و

نالاه ای کردم سعی کردم بپوشونمشون اما و دست هام بیش از حد بی حس بودند
وحشت به سراغم اومد بعد به حقیقت و وحشتناکی پی بردم . پارچه لباسم از بالا تا
پایین پاره شده و بندهای باریک ظریفش جدا شده بودند . ولباس زیرم دورِ مچِ پاهام
پیچ خورده قطراتِ خون رو تختی زیرم و رو لک کرده بودند .

برای یک هزارم ثانیه مغزم از پذیرفتن چیزی که مثل روز روشن بود امتناع کرد اما
وقتی بالاخره واقعیت رو پذیرفتم، وحشت دل رودهام رو بهم پیچید. و # 2

دستمهام سعی کردند حرکت کنند اما فقط کنارِ بدنم لرزیدند.

رَدَهای قرمز . کبودی ها . خراش ها . جای دندون .

نه . نه . نه . این اشتباه بود . قرار نبود امشب همچین اتفاقی بیفته .

صدای زمزمه ای از گوشه اتاق اومد . کلبی!

چشم هام اونو توی حمام بدون پیراهن در حالی که پشت به من ایستاده با تلفن حرف
میزد پیدا و کردند.

تیکه هایی از مکالمهش به گوشم رسید.

«... بیهوشه پسر ... خیلی توی تخت خوب بود ... پردشو زدم »

کلماتش مثل یک سونامی بهم ضربه زدند نفسم توی گلوم و گیر کرد. در حالی که به خودم دروغ می گفتم که تمام این چیزها زاده توهماتمه سعی کردم آرامشمو حفظ تمرکز کنم. و

کلبی نالید :

« فکر نمیکنم تا یه هفته بتونه راه بره »

مکثی کرد، بعد احتمالا به خاطر حرف کسی که اون طرف خط بود زیر خنده زد . چیز شکننده ای درونم ترک برداشت شکاف عمیقی ایجاد و شد .

صدایی از گلوم خارج شد، اروم نامفهوم، چشم هایش به و سمتم چرخیدند . به خودم لرزیدم، تمام عضلات بدنم از نفرت شدیدی تکون می خوردند .
فایل استار مرجع فایل های کمیاب
من باید برم « »

قطع کرد به طرفم اومد، لبه تخت و ایستاد با چشم های و آبی یخیش بهم خیره شد . همونطور که نگاهم می کرد برقی از نارضایتی از چهره اش گذشت:

« خیلی کتیف نامرتبی »

به عنوان کسی که توی یک تریلر زندگی می کرد درگیری های زیادی با پسرهایی که توجه منو میخواستند دخترهایی و که سعی داشتند بهم زور بکن داشتتم برای همین میدونستم چطور باید حسابشونو برسم . توی اون لحظه تمام عصب های بدنم

میخواستند بیرون بپرند با ناخنهام قلبشو تیکه تیکه و از سینهایش بیرون بکشم. اون
این کار رو باهام کرده بود.

خشم درونمو میسوزوند اما نمیتونستم تکون بخورم .

صدام ضعیف نازک بیرون اومد: و

« تو به من آسیب زدی »

سعی کردم بشینم اما به پشت افتادم.

همونطور که من روی تخت تقلا میکردم اون با بی خیالی نگاهم میکرد می گذاشت
وقت بگذره، و وحشتم به سرعت افزایش پیدا کرد .

زبونم بیرون اومد تا لب های خشکمو تر کنه.

فایل استار مرجع فایل های کمیاب
پیراهن سفیدشو از زوی زمین برداشت، دست هاش با دقت و پشت سر هم دکمه

هایش را بستند این حرکت همه چیز را و توضیح میداد. شلوارش را پوشید موهای

ماسهایش را توی و آینه چک کرد. اون اصلا مست نبود!

به زحمت گفتم :

چی بهم دادی؟ چرا؟ « »

بازی راه ننداز عزیزم، التماسم کردی این کارو نکنم. با « رضایت خودت بود. »

با نگاه تمسخر آمیزی روی صورتش انگشت هاش رو دور تخت چرخوند :

« هر چیزی که بهت دادم رو بدون هیچ سوالی پذیرفتی »

. نه این حقیقت نداره « »

واقعا این کار رو کرده بودم؟

اوه آره، تو بهترین سکسی بودی که و توی چند ماه گذشته « ». داشتم ارزش وقتی

که صرفت کردم رو داشتی

خم شد تا وقتی که باهام چشم تو چشم شد:

در مورد اتفاقی که اینجا افتاد دروغ سر هم نکن. هر چند از « اونجایی که خیلی مست

بودی هیچکی حرفتو باور نمیکنه. هنوزم مستی. مطمئنم عکس ها ویدئوهایی از

مراسم رقص و « وجود داره که مستیت رو ثابت کنه

انگار یهو خاطره ای به یادش اومد که خندید:

لعنتی، دختر تو توی باشگاه دیونه شده بودی، روی میزها « میرقصیدی سر مردم داد

میزدی. نگهبان و ها انداختنمون بیرون عزیزم. اگه خوب نمیشناختمت فکر میکردم تو

روی « من تاثیر منفی گذاشتی

سرشو به یک طرف خم کرد:

«! حداقل این چیزیه که من به همه میگم »

بعد چند تا گُرک رو از روی شلوارش پاک کرد.

سرمو تگون دادم . نه . من همون دختر خوبی بودم که توی آزمون SAT * بالاترین نمره ی کلاس رو گرفته بود . همون دختری بودم که توی پناهگاه حیوانات محلی داوطلب شده بود . نه فقط برای ساعت های و خدماتش . من رو از مهمونی ها پرت نمیکردن بیرون . اصلا خیلی به ندرت به مهمونی دعوت میشدم !

☆☆ ☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆☆

آزمون SAT : یکی از دو آزمون استاندارد ورود به کالج و بعضی دانشگاه ها در مقطع کارشناسی توی آمریکا . # 4

موهامو از صورتم کنار زد ، انگشت هاش روی گونم پایین اومدند .
لرزیدم تا جایی که تونستم کنار و کشیدم :
. به من دست نزن « »
فایل استار مرجع فایل های کمیاب

« . آه ، من امیدوار بودم برای یه دور دیگه آماده باشی »

خنده خفهای کرد ، دست هاش با حلقهای که چند هفته پیش برایش درست کرده بودم بازی میکردند ، یک حلقه نقره ای با ارزش که حروف اول اسمهامون با قلبی بینشون داخلش حک شده بود . ساعت ها وقت صرف حک کردن حروف بعد کار و کردن روی فلز تا وقتی که فرم عالی به خودش بگیره ، کرده بودم . حتی مقداری از پس انداز دانشگاهم رو برای خریدن مشعل گازی بوتان سایر ابزار ضروری استفاده و کرده بودم تا اونو برایش درست کنم .

« تو گفتی دوستم داری »

از ضعف توی صدام متنفر بودم.

گوشه لبش بالا رفت :

الیزابت من به همه دخترها میگم که دوستشون دارم. فقط « تو یکم بیشتر طول کشید

تا چیزی که میخواستم رو بهم بدی. »

صدای خفهای از دهانم خارج شد.

آهی کشید زیپ شلوارشو بالا کشید: و

« ناراحت نباش هر دومون اینو میخواستیم »

نه. نه. نه.

فایل استار مرجع فایل های کمیاب

حلقه‌هایش را درآورد و بین انگشتهایش چرخاند:

« فکر میکنم حالا دیگه دلت می خواد اینو پس بگیری »

پرتش کرد روی میز پاتختی، وقتی با چوب برخورد کرد، چرخید و روی زمین افتاد و

صدای جرینگی ایجاد کرد.

برای بار آخر ظاهرش را توی آینه چک کرد تا کتش رو صاف کنه:

خب من باید برم، اما چند روز دیگه توی جشن فارغ « » . التحصیلی میبینمت. فعلا

عزیزم

بعد از در خارج شد و به آرومی پشت سرش بستش.

خدا رو شکر.

نفس لرزونی کشیدم، ریه هام برای هوای بیشتر حریص بودند.

برای درک اتفاقی که افتاده بود.

یک ساعت گذشت. یک ساعت دیگر هم. #5

خاطرات مثل یک فیلم ترسناک که دلت نمیخواد نگاهش کنی اما نمیتونی جلوی

خودت رو بگیری به ذهنم هجوم میآوردند. اینکه کلبی من رو توی بغلش به هتل آورد و

روی تخت گذاشت. لباسم رو پاره کرد. پاهام رو گرفت. ضربه زد. فشار داد. درد!

سعی کرده بودم بگم نه اما کلمات از دهانم خارج نشده بودند.

فایل استار مرجع فایل های کمیاب
سعی کرده بودم تکون بخورم اما نتونستم.

بدنم مثل یک مجسمه یخ زده شده و اون به هر طرفی که دلش خواسته بود چرخونده

بودم. پیچ و تابم داده و نابودم کرده بود.

خودم رو کنترل کردم و همونطور که مغز مملو از الکلم در تلاش بود تا دوباره بدنم رو

به حرکت دربیاره، گذر دقایق رو روی ساعت دیجیتال نگاه کردم. با حرکت های

کوچکی پاهام رو به پایین لغزوندم تا وقتی که روی زمین قرار گرفتند، انگشت های

پام توی فرش پُرز دارِ ارزان جمع شدند. در حالی که ناله میکردم خودمو مجبور کردم

بشینم اما بلافاصله افتادم. روی زمین خزیدم تا وقتی به کیفم در گوشه اتاق رسیدم و گوشیم رو پیدا کردم .

وحشت وجودم رو فرا گرفت.

هر لحظه میتوانست برگرده و دوباره اون کارو انجام بده.

رو میگرفتم دستم میلرزید اما 911 همونطور که شماره وقتی صدای تو دماغیه

اُپراتور رو شنیدم خشکم زد.

تماس گرفتید. آیا توی یه موقعیت 911 شما با شماره « » اضطراری قرار دارید؟

شرم. احساس گناه. پشیمونی. حقیقت.

من خودم خواسته بودم؟

فایل استار مرجع فایل های کمیاب
تقصیر من بود؟

نفس نفس زدم، نبض بین پاهام گناهم را بهم یادآوری کرد.

صدا این بار با سماجت بیشتری گفت:

« الو؟ مورد اضطراری دارید؟ به کمک نیاز دارید؟ »

جهت دانلود فایل کامل و خرید آن روی دکمه زیر کلیک کنید



Filestar
فایل استار مرجع فایل های کمیاب